

موضوع: نقد و بررسی کتاب نه‌ایة الحکمة

استاد: حضرت آیت الله سیّدان

مورخ: ۱۳۹۹/۰۹/۱۰

جلسه: بیست و پنجم

* * *

بسم الله الرحمن الرحيم

«الفصل الرابع: فی شطر من أحكام العدم

قد تقدم أن العدم لا شيءية له فهو محض الهلاك والبطلان.»^۱

❖ مقدمه:

در فصل چهارم از مرحله اول، مطالبی را در مورد عدم متذکر می‌شوند؛ با توجه به این مطلب که عدم هیچ نوع شیئیتی ندارد و بطلان محض است، فروعی را در مورد همین مسئله لازم می‌دانند که بیان کنند.

❖ در عدم هیچ تمایزی نیست

«ومما يتفرع عليه أن لا تمايز في العدم إذ التمايز بين شيئين إما بتمام الذات كالنوعين تحت مقولتين أو ببعض الذات كالنوعين تحت مقولة واحدة أو بما يعرض الذات كالفردين من نوع ولا ذات للعدم.»^۲

مطلب اول در مورد عدم، این است که از آنجایی که عدم پوچ و بطلان محض می‌باشد، پس تمایزی در عدم راه ندارد. در وجود تمایز است، یعنی ما وجودات مختلفی را درک می‌کنیم، اما عدم چیزی نیست و چون چیزی نیست، تمایزی هم بین آن نیست. عدم، عدم است.

۱. نه‌ایة الحکمة ص ۲۱ الفصل الرابع فی شطر من أحكام العدم

۲. نه‌ایة الحکمة ص ۲۱ الفصل الرابع فی شطر من أحكام العدم

این گونه استدلال می‌کنند که تمایز شیئی با شیئی دیگر یا به تمام ذات است، یعنی تمام ذات یک شیء با تمام ذات شیء دیگر تمایز دارد، مانند: تمایز دو نوع از دو مقوله، مثل تمایز سفیدی که مندرج در مقوله کیف است، از خط که مندرج در مقوله کم است، و یا تمایز شیئی با شیئی دیگر به بعض ذات است، یعنی دو نوع مندرج تحت یک مقوله که دارای یک جنس مشترک هستند، اما فصل هایشان متفاوت است، مانند: تمایز سفیدی از سیاهی که دو نوع هستند و تمایز دارند، و هر دو تحت مقوله کیف قرار دارند، اما سفیدی رنگی است که به اصطلاح مفرغ بصر است و چشم را باز می‌کند، اما سیاهی بر عکس سفیدی است؛ در نتیجه در کیف شریک هستند، اما در مفرغ بودن، یعنی بعض ذات با هم تمایز دارند.

و گاهی نیز تمایز شیئی با شیئی دیگر به واسطه امور عارض بر ذات می‌باشد، یعنی جنس و فصلشان یکی است اما تفاوتشان در عَرَض است، مثل دو فرد از یک نوع، زید و عمرو که تفاوتشان در عوارض است، یعنی تمایزشان در امور بیرون از ذات می‌باشد، درحالی‌که عدم اصلاً ذات ندارد تا بعد بخواهد تمایزش به یکی از اقسام مذکور باشد. عدم ذات ندارد تا گفته شود که تمایزش به تمام ذات است یا تمایزش به بعض ذات است، یا تمایزش به عوارض عارض بر ذات است. لذا برای عدم تمایزی نیست.

«نعم ربما يضاف العدم إلى الوجود فيحصل له حظ من الوجود ويتبعه نوع من التمايز كعدم البصر الذي هو العمى والتميز من عدم السمع الذي هو الصَّمَم وكعدم زيد وعدم عمرو المتميز أحدهما من الآخر»^۳

گاهی می‌بینیم برای عدم تمایزی هست. مثل تمایز عدم بینایی با عدم شنوایی. در این قسمت می‌فرمایند که: وقتی عدم را به شیئی اضافه می‌کنیم آنجا به اعتبار آن وجودها که با هم مختلف و متمایز هستند، عدم هم متمایز می‌شود، عدم حَسَن و عدم عَلِي با هم تمایز دارد اما به اعتبار اینکه عدم به حسن اضافه شده است، تمایز دارد از عدمی که به علی اضافه شده است.

در حقیقت تمایز حقیقی مطرح نیست بلکه به اعتبار یک امر وجودی تمایز را در نظر می‌گیریم، و این مسئله یعنی تمایز در اعدام مضاف منافاتی با عدم مطلق یا مطلق عدم ندارد.

۳. نهاية الحكمة ص ۲۱ الفصل الرابع في شطر من أحكام العدم

❖ حکم به علّیت در اعدام

«و بهذا الطريق ينسب العقل إلى العدم العلية والمعلولية حذاء ما للوجود من ذلك فيقال عدم العلة علة لعدم المعلول حيث يضيف العدم إلى العلة والمعلول فيتميز العدمان ثم يبنى عدم المعلول على عدم العلة كما كان يتوقف وجود المعلول على وجود العلة وذلك نوع من التجوز حقيقته الإشارة إلى ما بين الوجودين من التوقف و نظير العدم المضاف العدم المقيد بأى قيد يقيد كالعدم الذاتى والعدم الزمانى والعدم الأزلّى ففى جميع ذلك يتصور مفهوم العدم ويفرض له مصداق على حد سائر المفاهيم ثم يقيد المفهوم فيتميز المصداق ثم يحكم على المصداق على ما له من الثبوت المفروض بما يقتضيه من الحكم كاعتبار عدم العدم قبال العدم نظير اعتبار العدم المقابل للوجود قبال الوجود.»^٤

همان مسئله‌ای که برای تمایز در عدم مضاف مطرح شد، همان مسئله نیز علّت حکم به علّیت در اعدام نیز هست؛ یعنی به دلیل علّیت و معلولیتی که بین موجودات برقرار است و به اعتباری که برای عدم به خاطر اضافه شدن به موجودات لحاظ گردید، اینگونه از احکام نظیر علت بودن یا معلول بودن عدم، نیز برای عدم اعتبار می‌شود.

توضیح: عقل حکم می‌کند به اینکه عدم علت، علت است برای عدم معلول، حال آنکه عدم نمی‌تواند علت باشد، اما به اعتبار اینکه عدم را به علت اضافه کردیم، عقل یک مفهوم و مطلبی را در نظر می‌گیرد و بعد آن را علت فرض می‌کند برای عدم معلول، به این دلیل است که عدم علت و عدم معلول با هم تفاوت پیدا می‌کنند و یکی علت برای دیگری می‌شود، اینها همه به اعتبار علت و معلول حقیقی و وجودی است که به عدم اضافه شده است.

پس عقل ابتدا عدم را به علت و معلول اضافه کرده و در سایه این اضافه، ثبوتی برای آنها فرض کرده است، و به تبع این ثبوت، عدم علت از عدم معلول متمایز گشته و آنگاه عدم معلول به عدم علت مستند گشته و بیان می‌شود که نبود معلول، به خاطر نبود علت است، همانگونه که وجود معلول متوقف بر وجود علت می‌باشد.

لذا در حقیقت وقتی گفته می‌شود: عدم علت، علت است برای عدم معلول، اصلاً علت و معلولی در کار نیست؛ زیرا عدم چیزی نیست که بتواند علت باشد، در واقع نوعی مجاز است، و حقیقتش اشاره به علّیتی دارد که میان وجود علت و وجود معلول برقرار است.

٤. نهاية الحکمة ص ٢١ الفصل الرابع فى شطر من أحكام العدم

نکته دیگر این است که نظیر تمایزی که در عدم مضاف است، در عدم مقید نیز می‌باشد؛ یعنی عدم، مقید به هر قیدی که باشد، عقل مفهوم آن عدم را تصور می‌کند و برای آن مصداقی فرض می‌کند، آنگاه مفهوم عدم را مقید به اوصافی می‌کند و در نتیجه بین مصادیق آنها تمایزی حاصل می‌شود. مثل عدم ذاتی یا عدم زمانی یا عدم ازلی که به اعتبار این قیده‌ها تمایزی بینشان حاصل می‌شود.

عدم ذاتی، عدمی است که با وجود جمع می‌شود؛ یعنی چیزی که ذاتش ممکن الوجود است و در عین آنکه الان موجود است، در ذاتش عدم لحاظ می‌شود. عدم ذاتی یعنی شیئی که ذاتش اقتضاء وجود ندارد و وجودش علت می‌خواهد.

عدم زمانی، عدمی است که وجودی در خارج ندارد؛ یعنی مثل عدم ذاتی نیست که در خارج، وجود داشته باشد بلکه با وجود جمع نمی‌شود، لذا عدم ذاتی با عدم زمانی تمایز دارد.

عدم ازلی، آن است که اصلاً مسبوق به عدم نباشد، مثل ذات مقدس حضرت حق. در تمایز این عدم‌های مقید به ذاتی و زمانی و ازلی، مانند مفاهیم وجودی، مصادیقی برای آنها در نظر گرفته می‌شود^۵ که با هم تمایز دارند.

اکنون پس از آنکه عقل، ثبوتی را برای این اعدام مضاف یا مقید فرض کرد، می‌تواند این ثبوت را سلب کند و از سلب آن، به عدم عدم تعبیر می‌شود، مثل هنگامی که عدم را از وجود سلب می‌کند و از سلب آن به عدم وجود تعبیر می‌کند. مانند عدم ذاتی یا عدم زمانی یا عدم ازلی.

یعنی پس از ثبوت فرضی برای عدمی که مقید یا مضاف شده است، عقل احکام اعتباری و مجازی را برای آن عدم در نظر می‌گیرد، از قبیل عدم عدم یا تمایز عدم.

وقتی عدم را فرض کردیم، می‌توانیم به عدم همان چیزی که فرض کرده‌ایم، حکم کنیم. لذا عدم تمایزی ندارد تا احکامی داشته باشد، و فقط به خاطر جهاتی مثل اضافه شدن یا مقید شدن به شیئی، احکامی پیدا می‌کند که آن احکام هم اعتباری است.

۵. مصادیق مفاهیم وجودی حقیقی هستند و مصداق عدم اعتباری است.

خلاصه:

در فصل چهارم از مرحله اول، مطالبی را در مورد عدم متذکر می‌شوند؛ مطلب اول در مورد عدم، این است که از آنجایی که عدم پوچ و بطلان محض می‌باشد، پس تمایزی در عدم راه ندارد. چون تمایز شیئی با شیئی دیگر یا به تمام ذات است یا به بعض ذات است و یا به واسطه امور عارض بر ذات است، درحالی‌که عدم اصلاً ذات ندارد تا بعد بخواهد تمایزش به یکی از اقسام مذکور باشد.

مطلب دوم این که گاهی می‌بینیم برای عدم تمایزی هست. مثل تمایز عدم بینایی با عدم شنوایی، در این قسمت در حقیقت تمایز حقیقی مطرح نیست. بلکه به اعتبار یک امر وجودی تمایز را در نظر می‌گیریم، و این مسئله یعنی تمایز در اعدام مضاف منافاتی با عدم تمایز در عدم مطلق یا مطلق عدم ندارد. در بحث عدم علت، که علت است برای عدم معلول، نیز عقل ابتدا عدم را به علت و معلول اضافه کرده و در سایه این اضافه، ثبوتی برای آنها فرض کرده است، و به تبع این ثبوت، عدم علت از عدم معلول متمایز گشته و آنگاه عدم معلول به عدم علت مستند گشته و بیان می‌شود که نبود معلول، به خاطر نبود علت است.

نکته دیگر این است که نظیر تمایزی که در عدم مضاف است، در عدم مقید نیز می‌باشد. یعنی عدم، مقید به هر قیدی که باشد، عقل مفهوم آن عدم را تصور می‌کند و برای آن مصداقی فرض می‌کند، آنگاه مفهوم عدم را مقید به اوصافی می‌کند و در نتیجه بین مصداق آنها تمایزی حاصل می‌شود. مثل عدم ذاتی یا عدم زمانی که به اعتبار این قیدها تمایز دارند. مطلب سوم اینکه اما پس از آنکه عقل، ثبوتی را برای این اعدام مضاف یا مقید فرض کرد، می‌تواند این ثبوت را سلب کند و از سلب آن، به عدم عدم تعبیر می‌شود، مثل هنگامی که عدم را از وجود سلب می‌کند و از سلب آن به عدم وجود تعبیر می‌کند. مانند عدم ذاتی یا عدم زمانی.

📖 کارگروه تهیه و تدوین مدرسه علوم دینی

حضرت ولی عصر (عج)